



تبر

بر اساس فیلمی از احمد عربانی

نوشته شکوفه نقی

نقاشی از منوچهر دهقان





تبر

بر اساس فیلمی از احمد عربانی

نوشتهٔ شکوفهٔ تقی

نقاشی از منوچهر دهقان

برای گروه‌های سنی «ب» - «ج»



کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

تهران - خیابان استاد مطهری - خیابان فجر - شماره ۳۷

چاپ اول ۱۳۶۱

چاپ سوم، مرداد ۱۳۶۸

تعداد ۱۰۰۰۰ نسخه

کلیه حقوق محفوظ است.

تلفن مرکز پخش ۸۲۶۳۲۸

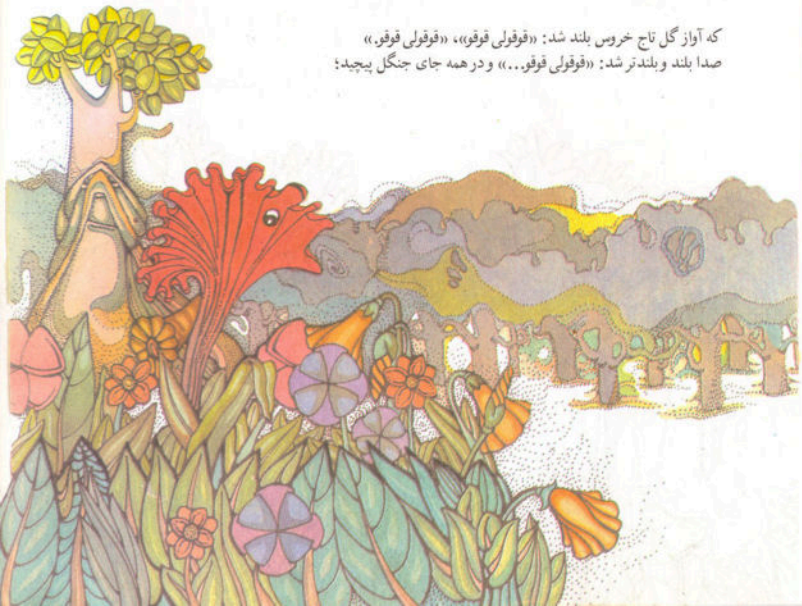
چاپ • فراغان

به نام خدا

صبح بود؛
اما جنگل زیبا هنوز در خواب بود،



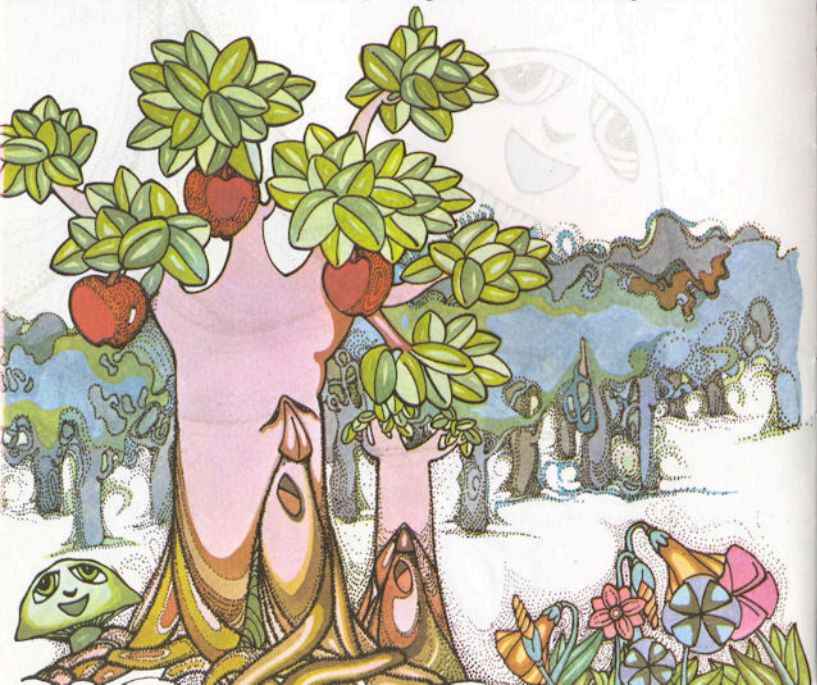
که آواز گل تاج خروس بلند شد: «فوقولی فوقولی»، «فوقولی فوقولی»
صدا بلند و بلندتر شد: «فوقولی فوقولی...» و در همه جای جنگل پیچید:

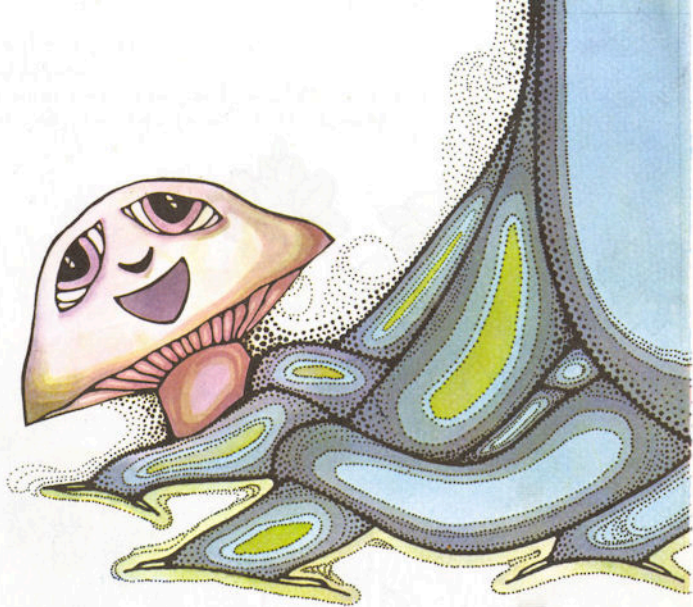


بم درختها رسید، بیدار شدند:

به گلها رسید، شکفتند.

در این میان فقط قارچ بی ریشه ناراضی بود؛ زیرا شادی گلها او را خشمگین می کرد. او بیداری جنگل را دوست نداشت، و همیشه آرزو می کرد جنگل نابود شود.





آن روز، بعد از مدتها، ناگهان خندید.
از چه خوشحال شده بود؟

کسی به خنده او توجهی نکرد؛ جنگل پر از شادی بود؛ گل شیپوری آرام و آسوده هنوز در خواب به سر می برد.





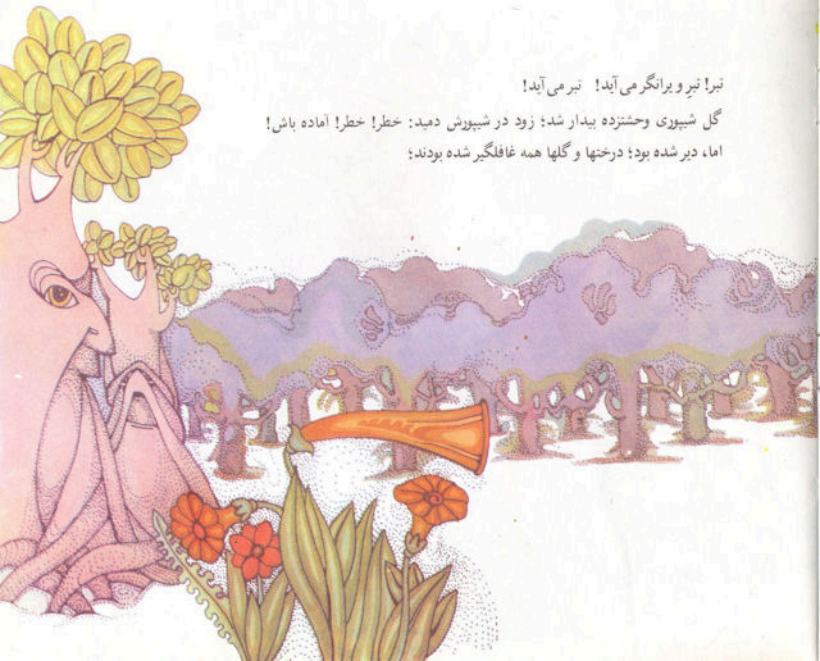
ناگهان

درختها ساکت شدند؛ گلها، گلبرگهایشان را جمع کردند؛
گل شقایق، با نگرانی و شتاب، گل شیبوری را بیدار کرد:



تیرا تیر و برانگرمی آید! تیر می آید!

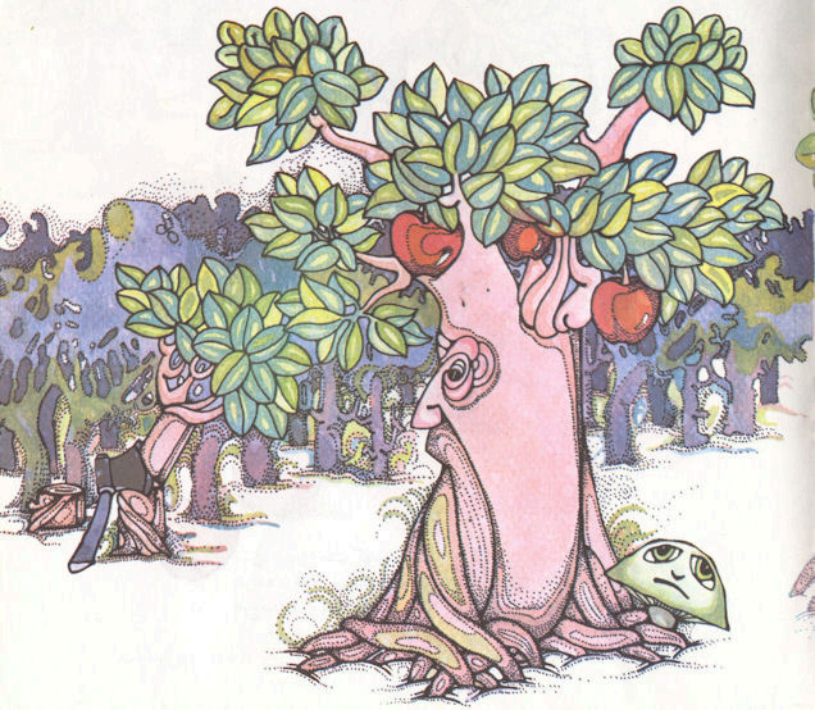
گل شیپوری وحشزده بیدار شد؛ زود در شیپورش دمید: خطرا خطرا! آماده باش!
اما، دیر شده بود؛ درختها و گلها همه غافلگیر شده بودند:

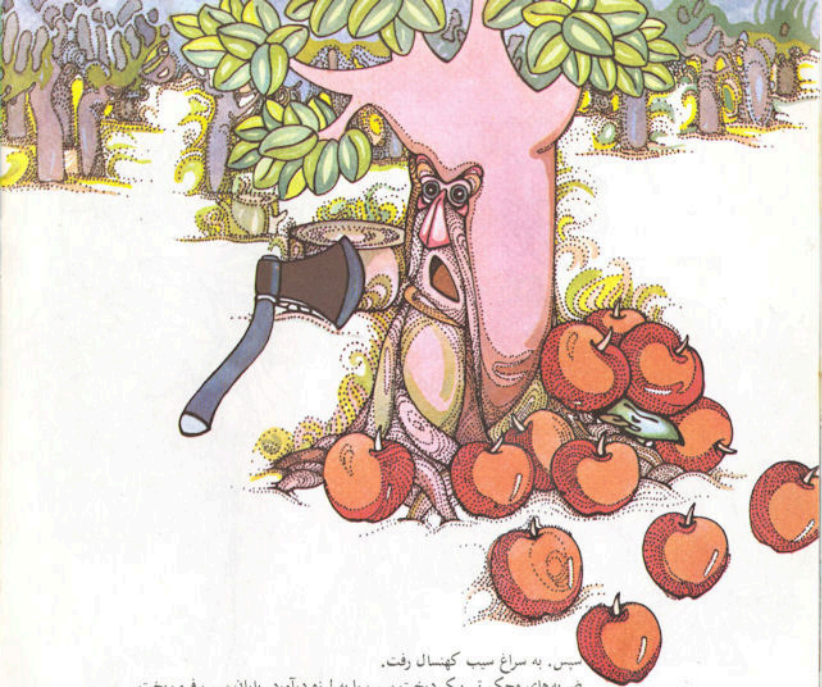


تیر به جنگل رسیده بود.



ترس و سکوت همهٔ جنگل را پر کرده بود.
تبر صدای لرزیدن درختی، را شنید؛ با سینهٔ سپر کرده و قدمهای محکم پیش آمد، و درخت را قطع کرد.





سیس. به سراغ سیب کهنسال رفت.
ضربه‌های محکم تبر پیکر درخت سیب را به لرزه درآورد. باران سیب فروریخت.
فارج مودی، که نابودی درخت سیب را تماشا می‌کرد و خوشحال بود، زیر سیبها پنهان شد.

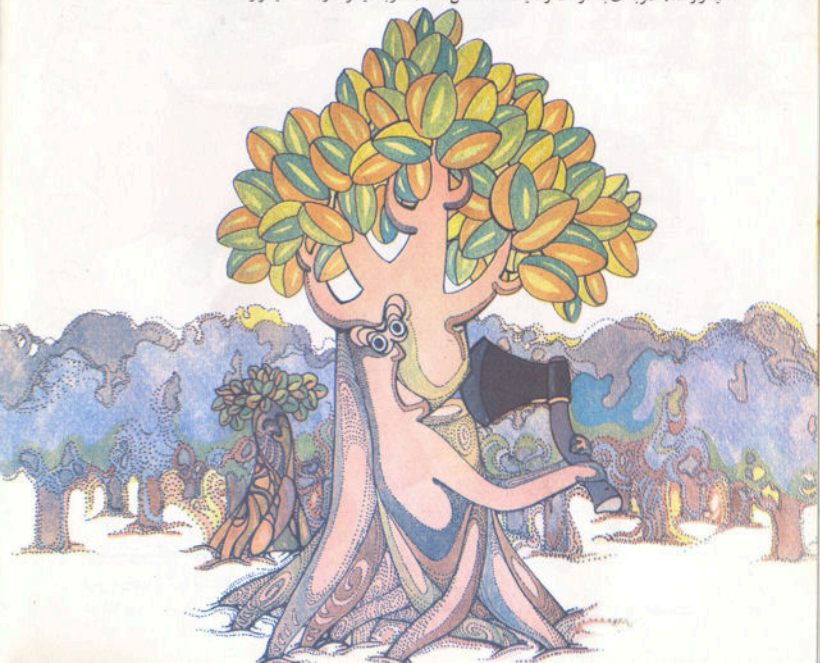


درخت سبب کهنسال به زمین افتاد. چکل لرزید!

ترس درختها و گلها بیشتر شد.

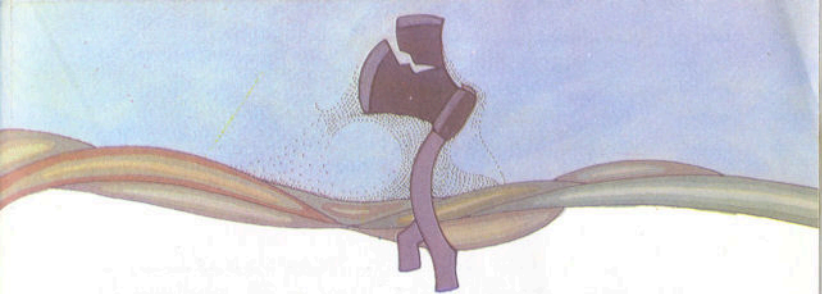
تیر شاد بود— شاد شاد. به درختها— از پیر و جوان، بلند و کوتاه— حمله می کرد، و آنها را به خاک می انداخت.

همه درختها می ترسیدند، گلها می لرزیدند؛ اما یک درخت تصمیم گرفته بود جلوی تیر را بگیرد.
او می خواست تیر را نابود کند.
به تیر حمله کرد؛
تیر ترسید، خیلی ترسید؛ ناگاه به یاد آورد که درخت هر قدر قوی باشد، تنهاست.
امیدوار شد؛ ضربه ای به درخت زد، یک شاخه اش افتاد؛ ضربه دیگر کار شاخه دیگر را ساخت.



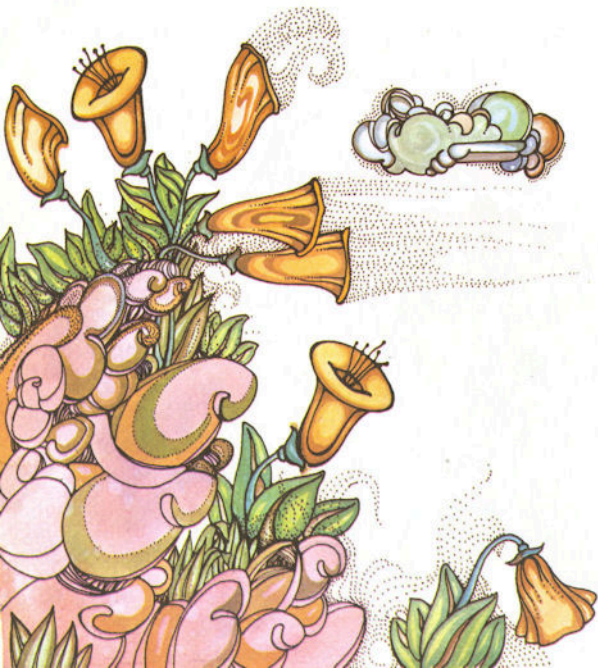
به تنهٔ درخت حمله کرد. دوضربهٔ آخری کار آن را نیز ساخت. درخت به خاک افتاد؛ آخر او تنها بود!
زندگی بسیاری از درختها به باد رفت. تیر پیروز شده بود. دیگر نه گریه‌ای بود و نه ترسی... جنگل مرده بود.
تیر شاد و مغرور می‌خندید؛
با خودش فکر می‌کرد: «همهٔ جنگلها را نابود می‌کنم، همهٔ درختها را می‌بُرم؛ من تیرم... تیر... تیر...»





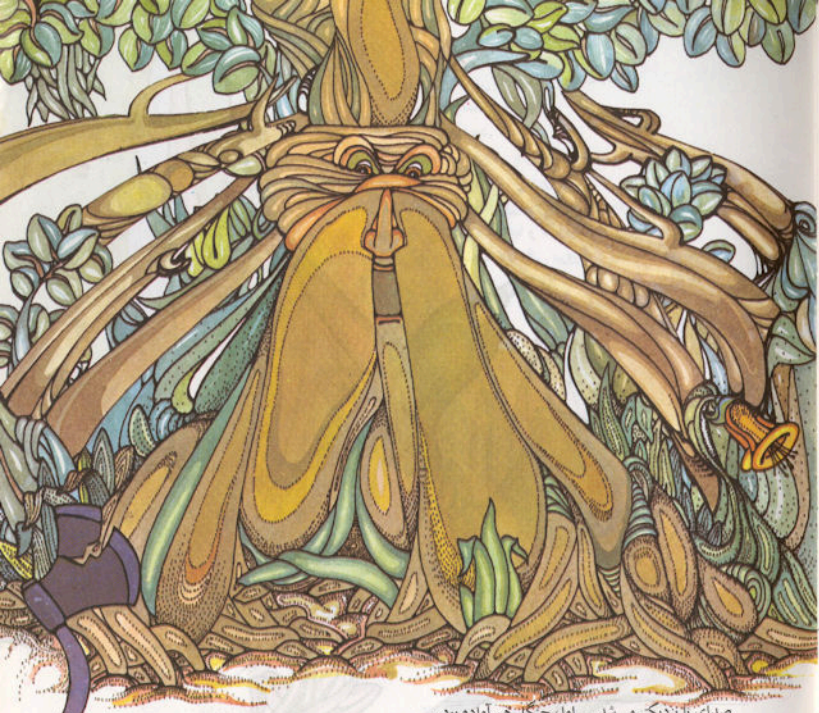
به طرف جنگل دیگری به راه افتاد.
صدای پایش در راه می پیچید: تیر... تیر... تیر.

گل‌های شیپوری جنگل همسایه، که همیشه بیدار و مراقب بودند و گوش‌های تیزی داشتند، صدای بای تیر را شنیدند.



فریاد «آماده باش» جنگل را بر کرد. به درختها و گلها رسید؛ آنها آماده شدند. شاخه‌ها دست به دست هم دادند، و مانند دوستان مهربان یکدیگر را در آغوش گرفتند. ساقه‌ها نیز چون گیسوان بافته درهم شدند.





صدای پا نزدیکتر می شد... اما، جنگل هم آماده بود.

تیر به جنگل رسید.

اما، چه دید! همه گلهای، درختها، و ریشه‌ها یکی شده بودند. جنگل یک درخت شده بود؛ یک درخت بزرگ بزرگ.

تیر و حشت کرد؛ نمی توانست کاری بکند.

از ترس، می خواست فرار کند؛

اما دیگر دیر شده بود.

شاخه ها به دست و پایش پیچیدند و اسیرش کردند.

آواز پیروزی سرتاسر جنگل را پر کرد.

پس از آن، باد سرود پیروزی جنگل را با خود تا دور دستها برد؛

وبه سایر پرندگان و درختها و گلها رساند.

دیگر آنها می دانستند تنها وقتی پیروز می شوند که باهم باشند.



کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان برای مخاطبهای زیر کتاب منتشر می‌کند:

۱. گروه‌های سنی کودکان و نوجوانان:

گروه الف: سالهای قبل از دبستان.

گروه ب: سالهای آغاز دبستان (کلاسهای اول، دوم، و سوم).

گروه ج: سالهای پایان دبستان (کلاسهای چهارم و پنجم).

گروه د: دوره راهنمایی.

گروه ه: سالهای دبیرستان.

۲. تالیفات تریبی کودکان و نوجوانان.

